

واقعی نیست

مکاشفه ۳، ۱-

«و به فرشتهٔ کلیسای ساردس بنویس: «آن که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد، چنین می گوید: از اعمال تو آگاهم. آوازهٔ زنده بودن بلند است، اما مرده‌ای 2. بیدار شو و آنچه را بازمانده و در آستانهٔ مرگ است، استوار گردان! چرا که اعمال تو را نزد خدایم کامل نیافتم 3. پس آنچه را یافته و شنیده‌ای، به یاد آر؛ آن را نگاه دار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، دزدانه به سراغت خواهیم آمد و تو آن ساعت را که به سراغت می‌آیم، نخواهی دانست.

«4 اما تئی چند هنوز در ساردس داری که دامن آلوده نکرده‌اند. اینان جامعهٔ سفید در بر، با من گام خواهند زد، زیرا که شایسته‌اند 5. هر که غالب آید، اینچنین به جامعهٔ سفید آراسته خواهد شد و نامش را هرگز از دفتر حیات نخواهم زدود، بلکه آن را در حضور پدرم و فرشتگانش بر زبان خواهیم آورد 6. آن که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.



شرکت به نام Wirecard وجود داشت که به آلمانی‌ها بانکداری دیجیتالی جدید را قول داد. هزاران سهامدار این ستاره جدید را دنبال می کردند. آنها امیدوار بودند که از طریق آن زیاد پول خواهند جمع کنند. سهام مثل موشک مستقیم به بالا رفت. گزارش‌های در مورد موفقیت این شرکت منتشر می شد، به طوری که سهامداران جدید وارد شدند. و میلیاردها به خزانه شرکت در آمد شده بود. پس یک روزنامه نگار این سوال را مطرح کرد. «آیا همه آن گسترش‌های مثبت، اصلاً درست هستند؟» تحقیقات اولین تردیدها را برانگیخت و باعث این سوال بود: «شاید کتاب‌ها را دستکاری شدند؟ و آیا آنها واقعی هستند؟» پس از حسابدار بیشمار و دادگاه‌های گوناگون، دو چیز واضح بود. اولی این بود که پول رفته. دوم اینکه رئیس همین شرکت مثل پول نپدیده. هنوز او را پیدا نکرده‌اند. او احتمالاً در ساحل آفتابی دراز کشیده است و از ثروتی که با دروغ هایش به دست آورده لذت می برد. رئیس Wirecard یک بار دیگر نشان داد که تجارت فریب ارزش دارد. اما همانطور که می‌توانید بارها و بارها تجربه کنید، در انتها فریبکننده به دام خود شان می افتادند. در متن کتاب مقدس امروز می بینیم که تجارت فریب چیز جدیدی نیست. یوحنا در مورد کلیسای ساردس می نویسد و آشکار کرد که این کلیسا بسیار محبوب بوده است. او مانند یک ستاره درخشان در میان بسیاری از کلیساهای دیگر می تابد. اما یوحنا جرأت کرد دقیقتر کشف کند. مانند روزنامه نگاری از Wirecard به یک نتیجه ویرانگر رسید: "افتخارش توهم است!" کلیسا فقط نام داشت که زنده بود، اما در واقع مرده بود. آن کلیسا تظاهر می کرد که شادماند، محرابانی و مذهبی بود، اما بدون هیچ مدرکی. مهمتر از همه، محتوای درس مسیحان را ندیده گرفت. چگونه انجمن ساردس از نظر بیرونی اینقدر خوب و خاص به نظر رسد؟ ساردس شهر معروفی بود. ساردس مرکز استانی و در مسیر تجاری مهمی بود که سودآوری زیاد نیز داشت. انجمن ساردس شهرت خوبی نیز داشت. با وجود همه ی آنها، از لحاظ روحی در درون خود مرده بود. معمولاً مرگ نهایی است، اما وقتی یک نفر یا حتی یک انجم کلیسا را از نظر روحی مرده، این یک قضاوت بسیار سنگین است. ظاهراً مذهبی بودند اما در باطن فسادزده... ارزش دارد دقیقتر نگاه کنید چرا یوحنا به این نتیجه رسید. دقیقاً به این دلیل که این نامه برای کل کلیسا در اهمیت است. نیز باید این سوال را از خود بپرسیم که زنده و مرده بودن به صورت روح به چه معناست؟ وقتی کتاب مقدس را می خوانم، بارها و بارها می بینم که جعل ابزار مورد علاقه شیطان است. به نظر شما آدم و حوا با چشم و گوش باز رو به روی شیطان بودند؟ قطعاً نه. تصور کنید که شیطان به صورت یک شخصیت زشت با شاخ و چنگال ظاهر وارد شده بود. و تصور کنید به آدم و حوا می گفت: «آدم و حوا! من یک پیشنهاد دارم. دوست دارم خدا را حيله کنم و گناه ارثی را به دنیا بیاورم...می خواهم میلیون ها رنج را به دنیا بیاورم... می خواهم مریضی متفاوت مثل سردرد، دندان درد، تا سراطن بیاورم.. چندین جنگ‌های جهانی نیز می خوهم...تو می‌توانی همه این کارها را با من انجام دهی، اگر فقط این سیب را بخوری...دوست داری با من بازی کنی؟...آدم و حوا مطمئناً اینطور بازی نمی‌کردند! و به همین دلیل است که شیطان، همانطور که می دانیم، رک صحبت نکرد. در عوض، به میوه خوب نشان داد، و شیطان به آدم و حوا قول داد که مانند خدا خواهند بود. مثال‌های فریب مدام تکرار می

شوند. در مثل پسرگم شده، پسر پدر را ترک کرد، زیرا واقعاً فکر می‌کرد وضعیت بهتری خواهد شد. و فریسیان همین کار فریب را خوب می‌شناسند زیرا آنها تقریباً همه چیز را تظاهر کردند: ایمان، دعا، مذهبی تظاهر کردند. بله، حتی می‌توانستند به فریب خودشان بوار کنند. به همین ترتیب شیطان انجمن ساردس را فریب داد. به همین ترتیب او تمام مسیحیت را تا به امروز فریب می‌دهد ... و بنابراین او می‌تواند من و شما را نیز فریب دهد. احتمال وحشتناکی وجود دارد که ما کاملاً متقاعد شده ایم که کار درست را انجام می‌دهیم. ممکن است متقاعد شویم که ما شادترین مردم هستیم. می‌توانستیم متقاعد شویم که بهترین مردم هستیم و در عین حال اغوا شویم. ارزش را داشته باشد که دوباره به کلیسای ساردس نگاهی بیندازیم تا بتوانیم ببینیم کجای کار در آنجا اشتباه بوده است و چرا یوحنا مجبور شد چنین قضاوت سنگین را ارای دهد. چه چیزی از کلیسای ساردس کم بود؟ شاید وضعیت انجمن کلیسای ساردس شبیه به شهر سیاسی ساردس داده بود. بر اساس گزارش‌های تاریخی، شهر ساردس بر صخره‌ای مرتفع قرار بود. بنابراین یک قلعه طبیعی امن داشت. تقریباً غیر قابل تسخیر. اما یک ژنرال ایرانی این شهر را نظاره کرد و نقطه ضعف آن را پیدا کرد... روی یک صخره‌شیب اصلاً نگاهی وجود نداشتند و درست اینجا فرسوط بود که به داخل برود. این کاری بود که زنرال ایرانی انجام داد و توانست شهر را به سرعت و به راحتی از این طریق شکست دهد. نکته خنده دار این بود که این فقط یک بار در ساردس اتفاق نیفتاده بود، بلکه بارها و بارها اتفاق افتاده بود. چرا مردم از تاریخ درس نگرفته‌اند؟ چرا آنها هرگز متوجه نشدند که بایستی بالاخره از این نقطه ضعف محافظت کنند؟ شاید جامعه مسیحی در ساردس به شیوه‌ای جامعه سیاسی عمل کرد. شاید امروز هم همینطور باشد... یعنی فقط یک نقطه ضعف وجود دارد که ما به شایطت باز می‌کنیم تا می‌تواند وارد شود. ممکن است که تنها یک فرمانی وجود دارد که ما مدام زیر پا بگذاریم؟ جایی که همیشه شکست می‌خوریم. آیا ممکن است مردم ساردس نیز همین کار را انجام دهند آیا آنها ۹ فرمان را رعایت می‌کردند و فقط یکی را رعایت نمی‌کردند؟ آیا یوحنا بنبرین هوشدار داد؟ آیا او چیزی شبیه این فرمود: «بیدار شو! خودتان را اصلاح کن.. اکنون به افرادی تبدیل شوید که نه تنها ۹ فرمان را حفظ می‌کنند، بلکه هر ۱۰ فرمان را حفظ کن! بی نقص باش... خیلی نزدیک هستید، اما فقط یک چیز را از دست می‌دهید تنها یک فرمان می‌ماند...» نه، یوحنا اینطور صحبت نکرد. اما گفت: «بیدار شو و توبه کن! نقطه ضایف انجمن ساردس همین‌ها بود که توبه نمی‌کردند. سوال این است: آیا ما نیز کورکورانه زندگی می‌کنیم و حتی متوجه نمی‌شویم که چند بار گناه می‌کنیم. ما مثل شهر ساردس روی صخره استوار می‌ایستیم... فقط یک نقطه ضعف وجود دارد. و این است که احساس می‌کنیم نیازی به توبه نداریم. و مجبور نیستیم به گناه خود اعتراف کنیم. و اینجاست که شیطان بیشتر از همه ما را فریب می‌دهد. زیرا او به خوبی می‌داند که اگر توبه کنیم خدا را می‌یابیم. به همین دلیل به ما می‌گوید که ما اصلاً به توبه نیاز نداریم. او به ما می‌گوید که می‌توانیم بدون چنین توبه‌ای به خوبی از زندگی کنار یابیم. ما همچنین می‌توانیم مسیحیان بسیار خوبی باشیم و هرگز به گناه خود اعتراف نکنیم. رهبری سبک زندگی مسیحی و الگوبرداری از اخلاق مسیحی نیز بدون توبه امکان پذیر است. اما این یک فریب است. زیرا وقتی دیگر نیازی به توبه نداریم، دیگر نیازی به خدا هم نداریم. شاید انجمن ساردس مسیحان بودند که سال‌ها مسیحان بودند. شاید در ابتدا این مسیر توبه را درک کردند. اما شیطان آنها را فریب داد تا فکر کنند در ایمان پیشرفته‌تر هستند و بنابراین می‌توانند بدون هیچ بخشش، زندگی کنند. توبه از نظر آنها فقط برای مبتدیان بود! و همان‌جا شیطان آنها را کور کرد. بسیاری از ما نیز زمان گذاشت مسیحی بوده ایم. ما از توبه و بخشش را می‌شناسیم. اما حتی اگر صد سال هستیم که مسیحی بوده ایم، باید بارها و بارها بپرسیم که ما واقعاً هنوز در پیشگاه خدا هستیم؟. مهم این است که کسی به ما بگوید که بدون خدا از نظر روحی مرده ایم. انبیا، عیسی مسیح و همچنین یوحنا می‌خواهند این کار را بارها و بارها انجام دهند. آنها می‌خواهند کشف کنند که ما کجا با خدا و با خودمان بازی می‌کنیم. تا از نظر روحی مرده نباشیم بلکه زنده باشیم. نکته جالب بعد از صحبت‌های یوحنا این است که مردگان می‌توانند دوباره زنده شوند. برای همیشه تمام ناشوند. آنها فرض داشتند دوباره زندگی کنند!

من می‌خواهم یک داستان کوچک در مورد آن از میدان شهادت انجیل به شما گذارش داهیم. این داستان نه تنها نشان می‌دهد چگونه مردگان می‌توانند زنده شوند. اما همچنین نشان می‌دهد که ما انسان‌ها همه از نظر روحانی مرده‌ایم و بنابراین به ایمان حیات‌بخش به مسیح نیاز داریم. این داستان مربوط به زنی است که بر خلاف مسیحیان ساردس، نام زنده را نداشت، اما با او برعکس نام برد. او به مرگ تبرک بود. داستان از این قرار بود: نومتاندازو متعلق به قوم کالاهاری در آفریقا بود. این مردم

کوچ نشین بودند و به همین دلیل مرسوم بود که پیر و بیمار را رها می کردند. کلبه ای برایشان ساخته اند و در بیابان بی غذا رها کردند تا در آرامش بمیرند. باید چنین می شد، زیرا اگر از پیر و بیمار مراقبت می کردند، کل قبیله تحت تأثیر قرار می گرفت. پدرشوهرم این زن را به نام نومتانداز در چنین کلبه‌ای برای مرگ پیدا کرد. سالها از ریشه زندگی می کرد .. پیر و ضعیف بود و منتظر مرگ بود. وقتی پدرشوهرم پیش او آمد، گفت: «از من دور شو، من مال مرده‌ام!»... در آن زمان پدر شوهرم به او گفته که می‌خواهد آب هیات به او بدهد. . . و در مورد مسیح به او شهادت داد ... و این کسی که وقف مرگ شده بود تعمیر یافت. پدرشوهرم گفت: «به ندرت کسی را دیده‌م که محکوم به مرگ بود و بلافاصله از شادی ایمان درخشا! او خود را مرده می پنداشت و زندگی جدیدی را پیدا کرد. او لباس سفید غسل تعمیر را گرفت. او تبدیل به یک فرزند مسیح شده است. من مطمئن هستم که شادی NОmtandazo واقعی بود. . آمین